49039 ـ حکم حجت قرار دادن تقدیر برای انجام گناهان یا ترک واجبات

سوال

آیا این درست است که گناهکار، تقدیر را سبب ارتکاب گناه بداند و بگوید این تقدیر خداوند برای اوست؟

پاسخ مفصل

الحمدلله.

گاه برخی از گناهکاران و مقصران بهانه می‌آورند که علت تقصیرات و گناهانشان این است که خداوند آن را برایشان مقدر نموده، و بنابراین کسی حق ندارد آنان را سرزنش کند.

اما چنین استدلالی به هیچ عنوان صحیح نیست و شکی در این نیست که به اتفاق مسلمانان و عاقلان، ایمان به تقدیر بهانه و توجیهی برای انجام گناه یا ترک واجبات نیست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می‌گوید: به اتفاق مسلمانان و اهل سایر ادیان و دیگر خردمندان، کسی حق ندارد برای گناه خود تقدیر را بهانه کند، چرا که اگر چنین چیزی جایز بود هر کس هر کاری که می‌خواست می‌کرد و مرتکب قتل و دزدی و دیگر انواع تباهی می‌شد و سپس تقدیر را بهانه می‌کرد، و حتی خود کسی که تقدیر را بهانه می‌کند اگر کسی به حقش تجاوز کند و به تقدیر استدلال نماید، از او نخواهد پذیرفت و بلکه دچار تناقض خواهد شد و تناقض یک سخن نشان دهنده‌ی فساد آن است. بنابراین احتجاج به قدر، از نظر عقلی صراحتا باطل است مجموع الفتاوی (۸/ ۱۷۹).

بهانه کردن تقدیر برای انجام گناهان یا ترک طاعات، از منظر شرع و عقل باطل است.

ادله‌ی شرعی:

الله متعال می‌فرماید: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلا ءَابَاؤُنَا وَلا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلا تَخْرُصُونَ [انعام/ ۱۴۸] (کسانی که شرک ورزیدند به زودی خواهند گفت اگر الله می‌خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را [از سوی خود] تحریم نمی‌کردیم. کسانی هم که پیش از آنان بودند همین‌گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند تا مجازات ما را چشیدند. بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید).

آن مشرکان برای شرک خود تقدیر را بهانه کردند، اما اگر این دلیلشان قابل قبول بود خداوند آنان را دچار عذاب نمی‌کرد. بنابراین اگر کسی گناهان خود را با تقدیر توجیه می‌کند باید این مذهب کافران را نیز صحیح بداند و ـ العیاذ بالله ـ ظلم را به خداوند نسبت دهد.

۲ـ الله متعال می‌فرماید: رُسُلا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا [نساء/ ۱۶۵] (پیامبرانی که بشارتگر و هشدار دهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل الله [بهانه و] حجتی نباشد و الله توانا و حکیم است). اگر توجیه گناهان با استدلال به تقدیر صحیح بود، حجت مردم با فرستادن پیامبران تمام نمی‌شود، بلکه اصولا فرستادن پیامبران هم فایده‌ای نداشت.

۳ـ خداوند بندگانش را امر و نهی نموده و آنان را جز بر اساس توانایی‌شان مکلف نساخته چنان که می‌فرماید: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ [تغابن/ ۱۶] (پس تا جایی که در توانتان هست تقوای الله را پیشه سازید)، و همچنین می‌فرماید: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا [بقره/ ۲۸۶] (الله هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کند).

اگر بنده مجبور به انجام اعمال خود بود، مکلف به چیزی شده که نمی‌تواند نکند، و این باطل است. به همین خاطر اگر بنده‌ای از روی جهل یا اجبار معصیتی را مرتکب شود گناهی بر وی نیست زیرا معذور است. و اگر این استدلال را می‌پذیرفتیم تفاوتی میان شخص مجبور و جاهل، با کسی که عمدا مرتکب جرم می‌شد وجود نداشت، در حالی که عقل به طور بدیهی تفاوت این دو را درک می‌کند.

۴- تقدیر رازی سرپوشیده است که هیچ یک از بندگان آن را نمی‌دانند مگر پس از وقوع، و اراده‌ی بنده جلوتر از فعل اوست، بنابراین اراده‌ی او مبنی بر دانستن تقدیر نیست و ادعای اینکه تقدیر خداوند چنین و چنان است، باطل می باشد زیرا ادعای علم غیب است و غیب را تنها الله می‌داند، پس حجت وی مردود است، زیرا انسان نمی‌تواند چیزی را که نمی‌داند حجت بگیرد.

۵- نتیجه‌ی توجیه اعمال بر اساس تقدیر، تعطیل شدن شریعت‌ها و حساب و معاد و پاداش و جزا است.

۶- اگر تقدیر می‌توانست توجیهی برای گناهکاران باشد اهل آتش با دیدن جهنم و وارد شدن به آن، از این استدلال استفاده می‌کردند، اما چنین نیست بلکه چنانکه الله متعال نقل کرده، می‌گویند: رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرسل [ابراهیم/ ۴۴] (پروردگارا ما را تا چندی مهلت ده تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از پیامبرانت پیروی کنیم) و می‌گویند: قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ [مومنون/ ۱۰۶] (گفتند: پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم).

و همچنین می‌گویند: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ [ملک/ ۱۰] (اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده

بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم) و: قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ [مدثر/ ۴۴] (گفتند: ما از نمازگزاران نبودیم).

اگر بهانه آوردن تقدیر برای ارتکاب گناهان ممکن بود، حتما به آن استدلال می‌کردند، زیرا در آن شرایط و با وارد شدن به جهنم به شدت نیاز به راهی برای رهایی از آتش دارند.

۷ـ اگر احتجاج به قدر صحیح بود، بی‌شک می‌توانست دلیلی برای ابلیس باشد که گفت: قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ [اعراف/ ۱۶] (گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست) و در آن صورت، دشمن خدا فرعون با کلیم الله موسی ـ علیه السلام ـ تفاوتی نداشت.

۸ـ از دیگر دلایلی که این سخن را رد می‌کند و فساد آن را روشن می‌سازد این است که ما می‌بینیم مردم برای آنچه به سود دنیایشان است آنقدر تلاش می‌کنند تا به آن دست می‌یابند و هیچکس را نمی‌بینیم که به بهانه‌ی قدر کاری انجام دهد که به زیان منافع مادی اوست!

برای توضیح مساله مثالی می‌آوریم: اگر کسی قصد سفر به سرزمینی بکند و این سرزمین دو راه داشته باشد که یکی امن و دیگری نا امن باشد، به نظر شما کدام یک را انتخاب خواهد کرد؟ بی‌شک از راه اول خواهد رفت؛ پس چرا برای رفتن به آخرت راه بهشت را انتخاب نکند و از راه جهنم برود؟

۹ـ از جمله استدلال‌هایی که می‌توان در برابر چنین کسانی آورد این است که بنابر مذهب خودشان به آنان بگوییم:
نمی‌خواهد ازدواج کنی چون اگر خداوند برایت مقدر کرده که صاحب فرزند شوی، صاحب فرزند خواهی شد! یا بگوییم آب و غذا نخور چون اگر مقدر است خداوند تو را غذا دهد و سیراب کند، سیر خواهی شد وگرنه سیر نخواهی شد! و اگر جانوری درنده به تو حمله کرد فرار نکن چون اگر تقدیرت این است که نجات یابی، نجات خواهی یافت وگرنه فرار برایت فایده‌ای ندارد! و هرگاه بیمار شدی نزد پزشک نرو و در پی درمان نباش چون اگر خداوند برایت مقدر کرده که شفا یابی، شفا خواهی یافت وگرنه دارو و درمان برایت فایده‌ای ندارد!

آیا این حرف ما را خواهد پذیرفت؟ اگر بپذیرد مطمئن می‌شویم عقل سالمی ندارد و اگر نپذیرد بطلان حرفش ثابت می‌شود.

۱۰ـ کسی که برای گناهانش تقدیر را بهانه می‌کند خود را به دیوانگان و کودکان شبیه ساخته زیرا آنان مکلف نیستند و بنابراین مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد، و چنین کسی راضی نیست که با وی مانند کودکان و دیوانگان رفتار شود.

۱۱ـ اگر چنین استدلال باطلی را می‌پذیرفتیم دیگر نیازی به توبه و استغفار و دعا و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نبود.

۱۲ـ اگر تقدیر به عنوان توجیه گناهان و اشتباهات پذیرفته می‌شد، منافع مردم تعطیل شده و آشوب و هرج و مرج حاکم

می‌گردید و دیگر نیازی به حدود و مجازات نبود، زیرا بدکاران به قدر استدلال می‌کردند و نیازی به تعیین مجازات برای ستمگران و راهزنان نبود و با بهانه گرفتن تقدیر دیگر دادگاه‌هی برگزار نمی‌شد، در حالی که هیچ عاقلی چنین نمی‌گوید.

۱۳ـ شاید کسی بگوید ما مورد مواخذه قرار نمی‌گیریم زیرا خداوند [انجام] این چیزها را بر ما نوشته است، بنابراین چطور قرار است [با چیزی که بر ما نوشته شده] تحت بازخواست قرار گیریم؟ به او خواهیم گفت: ما برای آنچه پیش‌تر نوشته شده بازخواست نمی‌شویم، بلکه برای آنچه انجام داده‌ایم و کسب کرده‌ایم مواخذه خواهیم شد، یعنی ما به آنچه خداوند برای ما تقدیر کرده یا نوشته، مامور نیستیم، بلکه مامور به انجام چیزی هستیم که به ما امر کرده است، زیرا میان آنچه در مورد ما اراده شده با آنچه از ما خواسته شده تفاوت است؛ آنچه در مورد ما اراده شده از ما پنهان داشته شده است، و آنچه از ما خواسته شده را به ما امر کرده‌اند تا انجامش دهیم.

این که خداوند از ازل وقوع یک فعل را دانسته سپس آن را نوشته است، دلیلی برای چنین کسانی نیست، زیرا مقتضای علم فراگیر خداوند چنین است که بداند آفریدگانش چه خواهند کرد،

و چنین چیزی اصلا به معنای جبر نیست. مثالی از دنیای خودمان بزنیم: فرض کنیم معلمی با شناختی که به دانش آموزان خود دارد بداند که فلان دانش آموز به سبب تنبلی و درس نخواندش امسال قبول نخواهد شد؛ سپس اگر آن دانش آموز همانطور که معلمش دانسته قبول نشود هیچ عاقلی نخواهد گفت که او قبول نشده چون معلم می‌دانسته که قبول نمی‌شود، و آن دانش آموز هم حق ندارد بگوید من قبول نشدم چون معلمم می‌ُدانست که قبول نمی‌شوم!

به طور کلی، استدلال آوردن به قَدَر برای انجام گناهان یا ترک طاعات، از منظر شرع و عقل و واقع، استدلالی باطل است.

چیزی که باید به آن اشاره کنیم این است که معمولا بهانه آوردن تقدیر توسط چنین کسانی از روی ایمان و باور نیست، بلکه نوعی هوای نفس و عناد ورزی است؛ برای همین یکی از علما در مورد آن‌ها می‌گوید: تو وقتی طاعتی انجام می‌دهی قَدَری هستی و وقتی مرتکب گناه می‌شوی جبری می‌شوی؛ هر مذهبی که موافق هوای نفست باشد همان را انتخاب می‌کنی! (مجموع الفتاوی: ۸/ ۱۰۷). یعنی هرگاه طاعتی انجام می‌دهد انجام آن را به خودش نسبت می‌دهد و اینکه خداوند آن را مقدر ساخته باشد انکار می‌کند، و اگر مرتکب معصیت شود قدر را بهانه می‌کند!

شیخ الاسلام ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ درباره‌ی کسانی که با قدر، کارهای خود را توجیه می‌کنند، می‌گوید: این گروه اگر بر این اعتقاد پافشاری کنند، از یهود و نصاری کافرتر خواهند بود (مجموع الفتاوی: ۸/ ۲۶۲).

بنابراین برای بنده روا نیست که برای عیب‌ها و گناهانش به قدر استدلال نماید.

استدلال به قدر هنگام مصیبت‌هایی مانند فقر و بیماری و از دست دادن عزیزان و از بین رفتن محصولات و از دست رفتن مال و قتل غیر عمد و دیگر مسائل [که خارج از اراده و توان انسان است] جایز می‌باشد. زیرا این نشان دهنده‌ی خشنودی

کامل به پروردگاری الله است. به بیان دیگر، استدلال به قدر در هنگام مصایب جایز است نه برای اشتباهات و گناهان «زیرا خوشبخت از معایب خود استغفار می‌کند و بر مصائب صبر می‌کند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ [غافر/ ۵۵] (پس صبر کن که همانا وعده‌ی الله حق است و برای گناهت آمرزش بخواه) اما انسان نگون بخت به هنگام مصیبت بی‌تابی می‌کند و برای اشتباهات و گناهانش تقدیر را بهانه قرار می‌دهد».

با مثالی مساله را روشن می‌کنیم: اگر فردی با سرعت بالا رانندگی کند و به سبب سهل‌انگاری و رعایت نکردن قوانین دچار حادثه شود و مورد سرزنش و محاسبه قرار گیرد، سپس تقدیر را بهانه کند، از وی پذیرفته نمی‌شود، اما اگر شخصی با اتوموبیل خود توقف کرده و کس دیگری به او برخورد کند می‌تواند به تقدیر استدلال کند، مگر آنکه در جای ممنوع ای به روش اشتباه پارک کرده باشد.

خلاصه اینکه، هر آنچه نتیجه‌ی فعل شخص و بر حسب اختیار او باشد، استدلال به قدر در مورد آن صحیح نیست، و آنچه خارج از اختیار و اراده‌ی اوست، استدلال به قدر درباره‌ی آن صحیح است.

برای همین آدم توانست در برابر موسی ـ علیه السلام ـ به قدر استدلال نماید، چنانکه رسول الله می‌فرماید: آدم و موسی با یکدیگر مناظره کردند؛ موسی گفت: تو همان آدم هستی که گناهت تو را از بهشت بیرون کرد؟ آدم گفت: تو همان موسی هستی که خداوند تو را با رسالت و سخن خود برگزید، سپس مرا درباره‌ی کاری ملامت می‌کنی که پیش از آفرینش من مقدر شده بود؟ پس آدم بر موسی غالب شد (یعنی در حجت بر وی غلبه کرد) به روایت مسلم (۲۶۵۲).

آدم علیه السلام برخلاف تصوی کسانی که در حدیث تامل نکرده‌اند، برای گناه خود به قدر استدلال نکرد، و موسی علیه السلام نیز آدم را برای گناهش ملامت نکرد، زیرا او می‌دانست که خداوند آدم را مورد آمرزش قرار داده و توبه‌اش را پذیرفته و او را برگزیده و هدایت کرده، و کسی که از گناه توبه کند مانند کسی است که گناه نکرده باشد.

اگر موسی آدم را برای گناهش سرزنش کرده بود، آدم هم می‌گفت: من گناه نمودم و سپس توبه کردم و خداوند هم توبه‌ام را پذیرفت، و می‌گفت: تو هم گناه کردی و انسانی را کشتی و الواح تورات را به زمین انداختی و... بلکه موسی مصیبت آدم را به او یادآور شد و آدم نیز به تقدیر استدلال نمود. مراجعه نمایید به الاحتجاج بالقدر اثر شیخ الاسلام ابن تیمیه (۱۸ـ۲۲).

بنابراین، مصیبت‌هایی که مقدر شده باید در برابر آن تسلیم شد، زیرا این کمال خشنودی به پروردگاری الله است، اما کسی حق ندارد مرتکب گناه شود، و اگر گناه کرد باید استغفار و توبه کند؛ از معایب خود توبه کند و در برابر مصائب صبر پیشه نماید شرح الطحاویة (۱۴۷).

برخی از علما هم گفته‌اند: برای کسی که از گناه توبه کرده روا است که به قدر استدلال کند، یعنی اگر کسی او را برای گناهی که پیش‌تر انجام داده و از آن توبه کرده سرزنش کرد می‌تواند به تقدیر استدلال نماید.

مثلا اگر به کسی که از گناهی توبه کرده بگویند: چرا چنین و چنان کردی؟ سپس بگوید: این قضا و قدر الهی بوده و من توبه کرده‌ام و از الله آمرزش خواسته‌ام، این از وی پذیرفته خواهد شد، زیرا آن گناه در حق وی مصیبت به شمار می‌آید و او برای تقصیر خود به قدر استدلال نکرده بلکه برای مصیبتی که برایش پیش آمده یعنی معصیت الله، چنین استدلال نموده و شکی در این نیست که معصیت خداوند نوعی مصیبت است، و از سوی دیگر این استدلال پس از انجام کاری است که تمام شده و فاعلش به فعل خود اعتراف نموده و به گناهش اقرار کرده است [و توبه نموده] بنابراین کسی حق ندارد که او را سرزنش کند، زیرا مهم، پایانِ درست است، نه آغازِ اشتباه. والله اعلم.

مراجعه نمایید به: اعلام السنة المنشورة (۱۴۷) و القضاء والقدر فی ضوء الکتاب والسنة، اثر دکتر عبدالرحمن المحمود، و الإیمان بالقضاء والقدر، اثر شیخ محمد الحمد، و خلاصه‌ی عقیده‌ی اهل السنة از دو کتاب پیشین توسط شیخ سلیمان الخراشی تحت عنوان : ترکی الحمد فی میزان أهل السنة.